

نقش عرفان اسلامی در بالندگی فلسفه اسلامی بازخوانی نظریه وحدت وجود از دیدگاه عارفان

اشاره: متنی که در پی می‌آید سخنان سرکار خاتم دکتر فاطمه طباطبایی - مدیر گروه عرفان اسلامی پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی - است که در تاریخ ۸۲/۹/۳ در دانشگاه کویت ایراد شده است.

مبحث هستی و وجود از مباحث مهم و اصیل عرفان و فلسفه اسلامی است. عارف و یا فیلسوفی که به تبیین نظام هستی می‌پردازد ناگزیر باید در شرح و توضیح وجود نیز بکوشد. چنین موضوعی در فلسفه نیز از اهمیت والایی برخوردار است؛ اما باید دنیای فلسفه را با دنیای عرفان و دنیای نظر را با دنیای شهود از هم جدا ساخت و تمایزات فراوان این دو ساحت در تعریف، موضوع، مبادی، مسائل، روش و هدف را پذیرفت. ضمن آنکه اذعان نمود که این دو نخله و نگرش در کلمه جامع «وجود» اشتراکاتی دارند و هر دو نظام هستی را بر مبنای وحدت در کثرت و کثرت در وحدت می‌پذیرند و به تبیین و تفسیر خدا، خلق، غیب، شهادت، معنا و صورت می‌پردازند و دقیقاً در این راستا میان فلسفه و عرفان تبادل و تعاطی برقرار می‌شود.

بدین‌سان فلسفه تأملات و اندیشه‌های عقلانی خود را در اختیار عرفان می‌گذارد تا آنها را در راه شناخت و شناساندن مبدأ اعلیٰ به کار گیرد.^۱ عرفان نیز شهود و اشراقهای عارفانه خود را به

۱. به عنوان نمونه می‌توان به منتهی شدن آراء و افکار فلسفی شیخ الرئیس در اشارات به مباحث مقامات عارفان در نسط نهم و دهم اشاره کرد.

فلسفه می‌بخشد تا ساحت‌های دست‌نیافتنی عالم عقل را باور و به عجز عقل از درک ماورای خود اعتراف کند.^۱

البته روشن است که این پیوند و همکاری به آسانی به دست نیامده و پس از گذر از ماجراهای بسیار و فراز و نشیب‌های فراوان حاصل شده است که در این میان نباید از تلاش بزرگان و اندیشمندانی که کوشیدند تا آتش جنگ و ستیز میان این دو نحلهٔ متعالی را فرو نشانند، غفلت کرد. اینان با ورود و اشراف خود در هر دو زمینه و پدید آوردن آثار عرفانی، فلسفی^۲ توانستند شعله‌ها و نزاع‌های خصمانه هر دو جناح را خاموش سازند. برآستی اگر این تلاش و کوشش نبود هرگز این بیگانگی و خصومت به بیگانگی و آشتی نمی‌انجامید. با گلگشت در سیر تفکر متفکران دریافته می‌شود که ابتدایی‌ترین نظر در شناخت، پذیرفتن اصالت برای ماهیت است، زیرا انسان با مفاهیم و ماهیت اشیا مأنوس و دمخور است؛ اما در سیر تفکر درمی‌یابد که آنچه اصالت دارد وجود است و ماهیت چیزی جز حدود وجود نیست که گفته‌اند «المَاهِيَةُ مِنَ حَيْثُ هِيَ لَيْسَتْ إِلَّا هِيَ». از این رو، با پذیرش اصالت وجود بحث حقایق متباینه مطرح می‌شود و سپس مبحث تشکیک وجود شکوفا می‌گردد و پس از آن است که سیر عقلی و فلسفی خاتمه می‌یابد و عارف با سیر شهودی به مبحث وحدت وجود وارد می‌شود و در مبحث الهیات به معنی الأخص، اطلاق ذاتی حضرت حق بیان می‌گردد و با پذیرش قاعدهٔ «صرف الشيء لا یشئ ولا یتکرر» هرگونه غیری را نفی می‌کند و همهٔ اشیا را نشانهٔ ذات اقدس الله می‌داند و همه را سراب در برابر آب و سایه‌انداز در برابر شاخص معرفی می‌نماید. بدین سان هر دو نحله در دیدار خود به مسألهٔ وجود می‌رسند و همهٔ امکانات و یافته‌های خود را به پای آن نثار می‌کنند. اگر فیلسوف واژهٔ وجود را

۱. در اینجا فقط به تأثیر عرفان در بالندگی فلسفه خواهیم پرداخت و از بررسی تحولات تاریخی این دو رشته در تفکر اسلامی صرف‌نظر می‌نمایم.

۲. به عنوان مثال می‌توان به *نصوص*، *مصباح الانس*، *تعهد القواعد* و دهها کتاب دیگر که توانستند ابعاد این دو مکتب را به هم نزدیک سازند اشاره کرد.

شامل‌ترین و مناسب‌ترین واژه در تفسیر جهان‌بینی خود می‌داند، عارف نیز در تبیین خداشناسی از این کلمه مدد می‌گیرد و نهایتاً عارف و فیلسوف هر دو تلاش می‌کنند تا نظام آفرینش را چنان تبیین نمایند که در عین دیدن احد، کثرت نیز توجیه شود به گونه‌ای که مانع و مخل آن وحدت نباشد. در این راستاست که مباحث مربوط به کثرت و وحدت وجود با عمق و گستره چشمگیری در میان عرفا و فلاسفه مطرح می‌شود تا دریابند که آیا وجود واحد است یا کثیر؟ جوهر است یا عرض؟ و ...

شاید بتوان ادعا کرد که اگر فیلسوف مسلمان در پاسخ به این سؤال به طرح تشکیک وجود و وحدت در کثرت و کثرت در وحدت پرداخت و نهایتاً توانست حکمت را به حکمت متعالی بدل سازد^۱ پس از فهم و درک نظریه عارف مسلمان است که با طرح وحدت شخصی وجود به تبیین نظام هستی پرداخت و توانست با پاسخهای مناسب نظام فکری فیلسوف را تغییر دهد.^۲

بازخوانی نظریه وحدت وجود از نگاه عارفان

در ابتدا به شرح مختصری از مسأله وحدت وجود می‌پردازم:

مسأله وحدت وجود که در زمان محیی‌الدین بن عربی رونق پیدا کرد و بعد از آن به صورت نظریه برجسته‌ای مطرح شد؛ از دیرباز نزد عرفای مسلمان مطرح بوده و هر یک به گونه‌ای به آن اشاره کرده‌اند. از جمله بایزید بسطامی که «قطب‌العارفین» می‌خوانند و یا جنید بغدادی که به «سید الطایفه» و «لسان قوم» ملقب است و دهها عارف دیگر دم از این حقیقت زده‌اند.

۱. ملاصدراى شیرازى فیلسوف شهیر اسلامی بنیانگذار حکمت متعالی است که عرفان و حکمت را به هم آمیخته و استفاده‌های فراوانی از عرفان محیی‌الدین برده است و در کتاب *اسفار* به شرح مسأله تشکیک و انواع آن و ... پرداخته است.

۲. این نظریه مربوط به ابن عربی است که پدر عرفان نظری نام گرفته است و وجود را واحد شخصی معرفی می‌کند.

نخست لازم می‌دانم تا به ایضاح دو واژه «وحدت» و «وجود» پردازم: بزرگان عرفان معتقدند که وحدت مانند خود وجود قابل تعریف حقیقی نیست، لذا هر تعریفی که ارائه شود یا شرح الاسم است یا شرح اللفظ. به عبارت دیگر، علیرغم بدهاقت و عمومیتی که مفهوم وحدت و وجود دارد احاطه به واقعیت آن از عهده درک انسان خارج است، زیرا وحدت در خارج از ذهن جدای از وجود نیست. از این رو وحدت را مساوی با وجود دانسته‌اند.

حکمای پهلوی و اشراقی هر دو مفهوم (وحدت و وجود) را غیر قابل تعریف می‌دانسته‌اند. این مطلب را باور داشتند که تفاوتی در افراد و مصادیق وجود دیده نمی‌شود، اما حکمای مشایب مسلمان با این استدلال که اگر افراد وجود همه از یک حقیقت باشند می‌باید تمام افراد یکسان باشند، لذا وجودی علت و وجود دیگری معلول قرار نمی‌گیرد و نمی‌توان به تباین ذاتی موجودات قائل شد. در تعریف وحدت به همین مختصر بسنده می‌شود و چند جمله در تعریف وجود می‌آورم تا بتوان از مطالب گفته شده، نتیجه‌گیری نمود. وجود در نگاه غارف به دو وجه مورد تحقیق قرار می‌گیرد: الف. وجهه بطون؛ ب. وجهه ظهور.

اگر وجهه ظهور و بطون دو رویه یک حقیقت هستند که در مرتبه اجمال و تفصیل ظهور می‌یابند، وجهه باطن از هر گونه اسمی و رسمی مصون است. امام خمینی در کتاب *مصباح‌الهدایه* — کتاب عرفانی خود که در ۲۷ سالگی به رشته تحریر درآورده‌اند و یکی از منابع غنی در عرفان نظری است — متذکر می‌شوند:

ای مهاجری که با قدم معرفت و یقین به سوی حقیقت سفر آغاز کرده‌ای
بدان که هویت غیبی احدی و عنقای مغربی که در غیب هویت جایگزین
است در همه عوامل نه ذکر از او هست و نه رسمی و دست آرزوی
عارفان از آن کوتاه و پای سالکان در راه سراب‌دهای جلال آن حقیقت،
لغزان است.

دل‌های اولیای کامل از ساحت قدسش در حجاب و برای احدی از انبیای
مرسلین قابل شناخت نیست و مورد پرستش احدی از عابدان قرار نگرفته و
مقصد و مقصود اصحاب معرفت واقع نشده است.^۱

اما وجه ظهور که توجیه‌گر خلقت و نظام آفرینش است در اصطلاح عرفا به قوس نزول تعبیر
می‌گردد که با ترتب و ترتیبی خاص کثرات از واحد منشعب می‌شوند، به طوری که قاعده «الواحد
لا یصدر عنه الا الواحد» خدشه‌دار نشود. در نگاه عرفا خلقت با اسم حق تعالی آغاز می‌شود و
اسمای الهی هم کاشف از ذات حق هستند و هم حجاب ذاتند و اولین تکثری که در ساحت هستی
رخ می‌دهد در مرتبه اسمای الهی است. در این وادی است که بحث وحدت حقیقی وجود مطرح
می‌شود و عارف سعی می‌کند به پیروان خود بفهماند که کثرات چیزی جز جلوات وجود نیستند و
مفهوم وجود یک مصداق حقیقی بیشتر ندارد و آن وجود حق تعالی است. امام خمینی (س)،
ماسوی‌الله را ظل، جلوه، پرتو و آیت حق تعالی می‌دانند. ذات ازلی همچنان در سراپرده غیب
مکنون است که با تجلی خود بر ذات خویش، اسماء را متجلی می‌سازد و از این رو نظام خلقت
مدیون تجلی حضرت حق است که بر اساس حب ذاتی خویش به جلوه درآمده است.

۱. اعلم ایها المهاجر الی الله بقدم المعرفة والیقین رزقك الله و ايانا الموت فی هذا الطريق المستبین و جعلنا و ایاك
من السالکین الراشدین، ان الهویة الغیبیة الأحدیة و النقاء المغرب المستكن فی غیب الهویة و الحقیقة الكامنة تحت
البرادقات النوریة و الحجب الظلمانیة فی عماء و بطون و كعون لا اسم لها فی عنوالم الذكر الحكیم و لا رسم و لا اثر
لحقیقتها المقدسه فی الملك و الملكوت و لا وسم منقطع عنها آمال العارفين و تزلّ لدى سرادقات جلالها أقدم السالکین
محجوب عن ساحة قدسها قلوب الاولیاء الكاملین غیر معروفة لأحد من الانبیاء والمرسلین و لا معبودة لأحد من العابدین
و السالکین الراشدین و لا مقصودة لأصحاب المعرفة من المكاتبین حتی قال اشرف الخلیفة اجمین : ما عرفناك حتی
معرفةك و ما عبدناك حتی عبادتك، [امام خمینی صاحب الهدیه به با مقدمه سید جلال الدین آشتیانی تهران: مؤسسه تنظیم و
نشر آثار امام خمینی چاپ دوم: ۱۳].

اولین تجلی و تعین ذات را وجود لاشروط قسمی می‌دانند که حق مخلوق به یا وجود منبسط نیز نامیده می‌شود و این نحوه از وجود است که در همه موجودات ساری است. با آسمانیان، آسمانی و با ملکوتیان، ملکوتی است. در عین اینکه هیچ یک از این مراتب به وحدت حقیقی‌اش لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. هم منزله از هر قید و تقیدی است و هم هیچ موجودی خارج از او نیست، در عین اینکه اول است آخر است. در عین اینکه ظاهر است، باطن هم هست. در اینجا قاعده «بسیط الحقیقه کل الاشیاء و لیس بشیء منها» صادق می‌آید.

امام علی^(ع) نیز در این باره می‌فرماید: «داخل فی الاشیاء لا بالمقارنه و خارج عن الاشیاء لا بالمباینه». او داخل در اشیاست لیکن نه بر سبیل ترکیب، و غیر اشیاست نه بر سبیل جدایی و تفکیک. از این رو عرفا توصیه می‌کنند که در تبیین نظام هستی باید توجه داشت:

هر مرتبه از وجود حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندگی

شاعر می‌گوید:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم تو را	کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب ظهور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم تو را
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم تو را
بالای خود در آینه چشم من بین	تا با خیر ز عالم بالا کنم تو را
چشمم به صد مجاهده آینه‌ساز شد	تا من به یک مشاهده شیدا کنم تو را

حال باید توجه کرد که اگر تشکیک وجود یک بحث فلسفی است و فیلسوف با برهان عقلی به آن می‌رسد - عارف با شهود «واحد» به نظریه «وحدت شخصی وجود» نایل می‌آید و چگونه این اندیشه در فلسفه اسلامی تأثیر گذاشته و آن را به حکمت متعالی بدل می‌نماید.

عارفی که از وحدت شخصی سخن می‌گوید چند مقدمه را پذیرفته است: ۱- اصالت وجود؛

۲- نفی تباین وجود؛ ۳- اشتراک معنوی وجود. بنابراین مفهوم وجود یک مصداق بیشتر ندارد و آن هم وجود حضرت حق تعالی است؛ وحدت شخصی در برابر وحدت نوعی و همچنین در برابر

وحدت جنسی است. حکیم، جهان و خلقت را از حق تعالی می‌دانند حال آنکه عارف، حقیقت هستی را جز حق تعالی نمی‌بیند و آفرینش را ظهور اسما و صفات و فعل حضرت حق می‌داند. در قرآن کریم می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» فعل بنده خود را به خود نسبت می‌دهد تا به همه بفهماند که جهان فعل اوست. البته این نگاه که عالم فعل حضرت حق است یا تجلی ذات اوست و فقر محض است، فلسفه اسلامی را دگرگون می‌سازد تا آنجا که شخصیتی همچون ملاصدرا را می‌سازد و سعی می‌کند این مطلب مکشوف عرفا را با بیانی عقلانی توجیه نماید. به گونه‌ای که هم برای صاحبان نقل (معتقدین به قرآن) و هم صاحبان عقل و خردورزان پذیرفتنی شود. امام خمینی در *مصباح الهدایه* نیز می‌گویند: هستی واقعی از آن خداوند است و موجودات نظام آفرینش همه اسم اویند.^۱ بدین ترتیب جلوه، هیچ موجودیت مستقلی ندارد. هستی آنان عین ربط است. از اینرو ما سوری الله اراده و فعل خداوند است. برخی گفته‌اند فیلسوف، اندیشمندی است که در کثرات مانده، عارف شیفته و فانی دریای وحدت است.

اگر حکیم جهان را می‌بیند که هر لحظه با رنگی به جلوه درآمده است، عارف در اثر استیلای محبت و عشق، اول، محبوب واحد را شهود می‌کند و سپس آن را در غالب وحدت وجود تبیین می‌نماید.

بدین ترتیب، اگر عارف بگوید خدا در موجودات ظهور کرده، سخنی صواب گفته است؛ زیرا موجودات مظهر، آیت و نشانه حضرت حقند و اگر بگوید حق تعالی منزّه از این است که در اشیا قرار گیرد باز هم درست گفته است.^۲ پیامبر می‌فرماید: «لنا مع الله حالات، هو هو و نحن نحن، و

۱. ابل كل المراتب من اسماء الحق فهو مع تقدسه ظاهر في الاشياء كلها؛ و مع ظهوره مقدس عنها جلاها [مصباح الهدایه (با مقدمه آشتیانی): ۴۶].

۲. به گفته حلاج:

هو نحن و نحن هو». ابن عربی می‌نویسد: «الحق خلق و الخلق حق و الحق حق و الخلق خلق». در اندیشه امام خمینی (س) البته این حقیقت، مکشوف کسی می‌شود که از بیت مظلم نفس خارج شده و از هواهای نفسانی رسته باشد. تزکیه و تهذیب کرده باشد، ملتزم به شریعت باشد و به مرتبه فنا راه یافته باشد. چنین کسی می‌تواند جنبه حقانی خود را درک کند، رب خویش را ببیند، حلقه اتصال خود را با معبود حس کند. نفخه الهی را که فرمود «نفخت فیهِ من روحی» در معبود خویش درک کند. زیرا به تعبیر امام مقید در باطن و سر خود با مطلق مربوط است و چنین شخصی پس از کشف این حقیقت آن را در قالب الفاظ و در قالب برهان برای تفهیم دیگران مطرح می‌کند. پس عارف هرگز برای رسیدن به حقیقت از استدلال و برهان کمک نمی‌گیرد، زیرا او عقل را در رسیدن به این منطقه ناتوان می‌داند و اسرار عالم را ورای طور عقل معرفی می‌کند. با این همه عظمتی که برای عقل قائل است و او را «اول ما خلق الله» می‌داند اما او را برای کشف رازها و اسرار الهی مؤثر نمی‌داند، بلکه به قوه دیگری به نام قلب در وجود آدمی باور دارد که قلب با پرتوافکنی عقل نیروی مناسبی می‌شود که هم به تعدیل عقل کمک می‌کند و هم خود به مناطقی که برای عقل ممنوعه بوده، راه می‌یابد و پس از کشف آن حقایق آن را در قالب الفاظ برای انتقال به دیگران می‌ریزد.

در نگاه عارف، عالم و جهان هستی، کتاب الهی است و موجودات همگی، کلمات حضرت حقند که با نفس‌الرحمان موجود می‌شوند و با توجه به معنای کلمه - که اظهارکننده ما فی الضمیر است - موجودات، کلماتی می‌شوند که ظاهرکننده اوصاف و کلمات حضرت حقند همواره با قائل کلام، مستقیماً مرتبطند. از این رو، از جایگاه و منزلت ویژه‌ای برخوردار می‌شوند و به این اعتبار است که نظام هستی پدیده‌های عالم وجود، علیرغم عدم وجود استقلالی‌شان، تعالی می‌یابند و هر لحظه مدیون افاضه اشراقی و معیت قیومی حضرت حقند که اگر نازی کند در هم فرو ریزند قالبها». با پذیرش این نظریه دو نحوه سیر بر انسان قابل تبیین است.

الف. سفری از کثرت به وحدت که در این سفر، سالک از تجلیات، مظاهر، عکسها و سایه‌ها به سوی حقیقت سیر می‌کند. با این نگاه انسان همواره مسافری است که از کثرت به وحدت صعود می‌کند و در اصطلاح عرفان «سفر من الخلق الی الحق» دارد.

ب. سیر دوم عارف، رجوع از وحدت به کثرت است که «سفر من الحق الی الخلق» است. پس عارف وحدت وجودی، هنگامی که از کثرات عبور کرد و از تعینات گذشت و حقیقت واحد را در پس همه آنها شهود کرد، درمی‌یابد که آن واحد امری مقدس و قابل پرسش و قابل عشق‌ورزی است. واحدی که مشهود عارف می‌شود جان جهان است و عارف درمی‌یابد که عشق به محبوب متعالی از روز الست در عمق وجود او نهاده شده است.

امام با بیان شاعرانه‌ای می‌گویند: «عشق جانان ریشه دارد در دل از روز الست»^۱.

و عارف را کسی می‌دانند که توانسته وجود محبوب را در قلب خود حس کند و دل خویش را به محبوب جاودانه بسپارد. در اینجا امام خمینی تأکید می‌کنند اگر انسانی که از حجاب تعین به درآمده جمال و کمال حضرت عشق را در همه موجودات شهود کند نه تنها ذات حق، بلکه افعال و صفات او را نیز کامل می‌بیند و به درک این حقیقت نائل می‌شود که از جمال جمیل جز مطلق جمیل برنیاید. لذا همه عالم را زیبا می‌بیند و نازنین‌بین می‌شود. حقیقت آیه شریفه: «و ما اصابك من حسنة فمن الله و ما اصابك من سيئة فمن نفسك» درمی‌یابد که چون او خیر محض است همه حسنات به او باز می‌گردد. در این نگاه دنیا، زیبا می‌شود؛ جهان، الهی می‌گردد، مخلوقات همه متعالی می‌شوند و خدمت به آنها در سرلوحه کار عارف قرار می‌گیرد. «الخلق كله عيال الله» را می‌شود، در نتیجه، هم خدمت و محبت به آنها برایش شیرین و گوارا می‌گردد و هم آن را نوعی عبادت می‌شمارد و این آن تاثیر زیبا و عمیقی است که از عرفان به دنیای فلسفه وارد می‌شود و از امام خمینی که فیلسوف و فقیه اصولی است حاکم و رهبری سیاسی می‌سازد که در آغاز موانع

هدایت را برطرف می‌کند، با ظلم به مبارزه برمی‌خیزد تا حکومتی بر اساس اخلاق اسلامی بنا کند و بستر مناسبی برای تربیت و رشد افراد فراهم نماید. زیرا او بر این باور است که اگر انسانی دیروزی در فکر این بوده که چگونه تاریخ و حوادث را تحمل کند ولی انسان امروزی در فکر آن است که چگونه مسیر زندگی و تاریخ را خود بسازد و پیام امام به چنین انسانی آن است که برای انسانی تر شدن زندگی و ساختن مسیری سالم باید اخلاق محوری، دین‌مداری و دوری از تعصبات قومی و قبیله‌ای را تجربه کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی